

### متن پرسش

سلام. استاد من شب عید غدیر خوابی دیده ام که به شدت مرا بهم ریخته و اصلا حالم خوب نیست. خواهش میکنم جواب بدهید. دیشب خواب دیدم روز حشر است و همه جمع اند و من در حال عبور از پل صراط بودم. یک پل ناهموار کج و معوج که پایین آن فقط سیاهی بود. در همان حال که با ترس و لرز عبور می کردم، ناگهان دیدم در خانه مان هستم و دارم کتاب هایم را می شمارم (من خیلی به کتاب و کتاب خوانی علاقه دارم و دلبستگی به کتابها و کلا علم و دانستن دارم) داشتم می شمردم که چند تا کتاب خوانده ام (به عنوان افتخار و توشه ای برای ظاهرا موقوف حساب) که یک دفعه صدای آیت الله بها الدینی آمد که گفتن: ول کن این کتابا رو! و من اعتنایی نکردم و دوباره مشغول شمردن شدم که یک باره صدای آیت الله جوادی آملی آمد که فرمودن: فقط یکی از کتاب هایی که نوشتم اینجا به دردم خورد! (اسم هم بردن که من اصلا یادم نیست) دوباره دیدم روی پل هستم و یک دفعه پایم لغزید و افتادم اما از پل آویزان شدم و دیگر یادم نیست و بیدار شدم. استاد خواهش می کنم بگویید این خواب چه تعبیری دارد، کلا مرا بهم ریخته و کسی نیست که جوابی به من بدهد.

### متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیکم السلام: بنده علم تعبیر خواب ندارم، شاید تذکری باشد تا در کنار مطالعه به قلب و سلوک قلبی هم توجه نمایید. موفق باشید